

تطبيق مبانی فکری شعر دوره‌های خراسانی و عراقی با توجه به استفاده از خرقة و دستار (ص ۷۵-۹۴)

مهري پاکزاد (نویسنده مسئول)^۱، پرنگ آذربار^۲
تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۸/۴
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

چکیده

آشنایی با فرهنگ و تمدن یک ملت، همواره مستلزم بررسی و تحقیق در مورد تمام پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی آن ملت است. لباس که یکی از پویاترین نمونه‌های حیات فرهنگی جامعه به شمار می‌آید، عامل مهمی برای تحقیق در مورد فرهنگ، تاریخ و تمدن یک جامعه است.

پوشاک در کنار ضرورت‌های دیگری مانند غذا، مسکن و... از نیازهای اصلی بشر محسوب می‌گردد. در واقع لباس خانه‌ای در مقیاسی کوچک‌تر برای بشر است که پیوسته آن را همانند پوست همراه خود دارد و ضمن حفظ و صیانت بدن، می‌تواند در آن سلیقه شخصی خود را نشان داده، آرمانها و امیدهای خود را از طریق آن بیان کند. شیوه‌های استفاده از پوشش خرقة و دستار، در دوره‌های مختلف شعر فارسی، هم از جنبه ادبی در تصویرسازیها، استعارات و کنایات شاعرانه قابل تعمق و تأمل است و هم از جنبه اجتماعی، عرفانی و جغرافیایی، به جهت کاربرد آن در معنای حقیقی و حفظ فرهنگ، آداب و رسوم موجود در جامعه جای بحث و بررسی دارد. در این مقاله ضمن اینکه بطور اختصار تاریخچه لباس آورده شده است؛ شواهد شعری موجود در دیوان شعرای دو دوره خراسانی و عراقی از جنبه‌های فوق‌الذکور مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

کلمات کلیدی

لباس، خرقة، دستار، شعر، سبک عراقی، سبک خراسانی، ترکیبات کنایی و استعاری

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد mehri_pakzad@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد

مقدمه‌ای بر تاریخچه لباس

هر که به جوبار بود جامه بر او بار بود چند زیان است و گران خرقة و دستار مرا

(مولوی، ۱۳۷۵: ص ۶۴)

تاریخچه پیدایش لباس به آغاز آفرینش آدمی باز میگردد و لباس پدیده‌ای است که تقریباً به اندازه طول تاریخ بشر سابقه و به قدر پهنه جغرافیای زمین، گسترش دارد. به احتمال زیاد نخستین پوششهایی که زنان و مردان استفاده میکردند از شاخ و برگ درختان ساخته شده بوده است که علاوه بر ستر عورت و پنهان کردن بخشهایی از بدن و پرهیز از قبح و زشتی برهنگی به خصوص در برابر جنس مخالف، تا حدودی به انسان گرمی میبخشیده و آدمی را از گزند جانوران موذی تا اندازه‌ای محفوظ می‌داشته است.

«ظن غالب آن است که لباس، در ابتدا، برای زینت ایجاد شده و بیشتر برای آن بوده است که یا از ارتباط جنسی جلوگیری کند و یا آن را تشدید کند، نه برای آن که دافع سرما باشد یا عورت را بپوشاند» (غیبی، ۱۳۸۸: ۱۷).

با توجه به سوره کهف که سفرهای ذوالقرنین به شرق و غرب عالم بازگو میکند، در آیه نود خداوند این آگاهی را به ما میدهد که در زمان ذوالقرنین حتماً مردم بیشتر نقاط زمین خواه ناخواه از پوششهایی استفاده میکردند چرا که ذوالقرنین با دیدن مردمان برهنه در مشرق زمین متعجب شده است. اگر شخصیت ذوالقرنین را همان اسکندر بدانیم این تاریخ به پیش از میلاد مسیح برمیگردد:

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا»

«تا وقتی که به محل طلوع خورشید رسید. دید که آفتاب بر مردمانی میتابد که برای

حفظ خود از آن، ما پوششی بهره ایشان نکرده بودیم.»

مشخص میشود که بالاخره در روی زمین اگر انسانهایی راز پوشش را درک کرده و از آن سود جستند، انسانهایی هم بوده‌اند که از پوشش بهره و اطلاعی نداشته‌اند. با پیشرفت انسان و روی آوردن وی به شکار حیوانات، نوع لباس وی نیز شکل متنوعتری به خود گرفت و افزون بر استفاده از گیاهان برگهای درختان، پوست حیوانات شکار شده را نیز به عنوان پوشاک به کار میبرد.

پریچهر رحیمی در کتاب تاریخ پوشاک ایران، احتمال میدهد که این ایرانیان بودند که برای نخستین بار از لباس به عنوان پوششی برای اعضای بدن خود بهره گرفته‌اند. شاهدی که او برای این نظریه ارائه میکند اینست که «یکی از قدیمیترین سکونتگاههای بشر در دشت «سیلک» پیدا شده است» (رحیمی، ۱۳۸۵: ۲).

چنان که دیدیم تاریخ لباس، بخشی از تاریخ تمدن انسانهاست که در آن تحولات شکل و فرم لباس از قدیمی‌ترین ایام تا زمان خاصی مورد بررسی و مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد و با تغییر این نوع پوشاک رفتارهای فرهنگی و اجتماعی آن جامعه نیز دستخوش تغییر و تحول می‌گردد. در هر جامعه مطالعه این بخش از تاریخ رازهای نهفته‌ای را در مورد مردم آن دوران برای ما روشن می‌سازد.

«لباس که بازتابی است از توان اقتصادی، نگرش سیاسی، قابلیت‌های فرهنگی و اجتماعی، باورهای مذهبی و فلسفی و پایبندی‌های رسمی و سنتی است که در روند تکامل خود، زیر نفوذ و سیطره نظام نقشه‌دار سرمایه قرار گرفت» (ویل کاکس، ۱۳۸۶: ۷-۶).

حفظ پاکدامنی و آراستگی ظاهری، خصوصیات جغرافیایی، اقلیمی، عوامل اجتماعی، اقتصادی، عقاید مذهبی و آداب و رسوم سبب شد که انسان در پدید آوردن و ابداع و طراحی لباس پیشرفته‌های چشمگیری داشته باشد و آن را از شکل اولیه و صورت ساده خود بیرون آورد و به وسیله‌ای برای هنرنمایی و ابراز سلیقه تبدیل گرداند.

عامل دیگری که در پیشرفت و تنوع لباس در گذر زمان نقشی اساسی داشته، فرهنگ و جهان‌بینی جامعه است؛ طرز پوشش انسان بسته به این که نسبت به جهان چه دیدگاهی دارد و خود را چگونه موجودی می‌شناسد و سعادت خود را در چه میداند، تفاوت می‌کند.

رابطه لباس و فرهنگ و ادبیات

لباس از عناصر نشان‌دهنده فرهنگ و هویت ملی گروه‌های انسانی است، و «فرهنگ مجموعه به هم پیوسته‌ای از شیوه‌های تفکر احساس و عمل است که کم و بیش مشخص است و توسط تعداد زیادی از افرادی فراگرفته میشود و بین آنها مشترک است و در دو شیوه عینی و نمادین بکار گرفته میشود تا این اشخاص را به یک جمع خاص و متمایز مبدل سازد» (روشه، ۱۳۶۷: ۲۳). در واقع فرهنگ یک جامعه، کلی‌ترین بینش و نگرشی است که آن جامعه نسبت به جهان دارد.

در هر جامعه نوع و کیفیت لباس زنان و مردان علاوه بر آن که تابع شرایط اقتصادی و اجتماعی، اقلیمی آن جامعه است، از جهان‌بینی و ارزشهای حاکم بر فرهنگ آن جامعه پیروی میکند و حتی مبین و آیینه آرمانها و پیشینه تاریخی و اجتماعی آن جامعه است؛ زیرا چنان که گفته شد لباس پیشینه‌ای به قدمت تمدن بشر دارد و بهترین ابزار برای بررسی تاریخچه پوشاک انسانها، پژوهش در مورد تمدن و تاریخ اجتماعی و اعتقادی بشر است. به سبب این ارتباط تنگاتنگ میان لباس و فرهنگ است که با توجه به پوشاک یک

جامعه، میتوان به سطح فرهنگ مردم جامعه، نوع معیشت و شیوه تولید آنها پی برد و تغییرات و تحولاتی را که در ساختار زندگی اجتماعی آن جامعه به وجود آمده است، حدس زد. گاه لباس ساختاری نمادین به خود میگیرد و رمزگونه میشود مانند یونیفورمها و لباسهای ویژه‌ای که نماد مناسبتها و یا رویدادهای اجتماعی است؛ مثلاً پوشیدن رنگ سبز، یا سرخ توسط توده‌ای از مردم یا پوشیدن کفن به نشانه جان نثار بودن. پوشیدن سیاه به معنی عزادار بودن و پوشیدن خرقة یا انواع لباسهای نظامی و... که هر کدام نشان‌دهنده اینست که پوشنده آن وابسته به گروه و طبقه خاصی از اجتماع است.

استعمال واژه پیراهن، جامه و لباس - که در اصل عربی است - به جای پوشش، در شعر بیشتر شعرا از رودکی تا به امروز دیده میشود و همین خود میتواند دال بر پیشرفت فرهنگ و نیز قدمت و دیرینگی و اهمیت استفاده از لباس در ایران باشد. رودکی در تلمیحی زیبا از پیراهنهای یوسف از جنبه مادی و معنوی چنین یاد کرده است:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت	سه پیراهن سلب ^۱ بوده است یوسف را به عمراندر
یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت	سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
رُخَم ماند بدان اول، دلم ماند بدان ثانی	نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(نمونه اشعار، رودکی: ص ۲۸)

و فرخی سیستانی از لباس بوقلمون رنگ که هر لحظه رنگی می‌نماید و رنگ عوض می‌کند برای توصیف و تشبیه باغ رنگارنگ بهار استفاده کرده است:

باغ بوقلمون لباس و راغ بوقلمون نمای
 آب مروارید رنگ و ابر مروارید بار
 (دیوان فرخی سیستانی: ۱۷۵)

و منوچهری از جنس انواع لباس صحبت کرده است، مانند قز (ابریشم)، قصب (کتان) و توزی که قبا و جامه تابستانی بسیار نازک را گویند و آن را از کتان بافند و منسوب به توز شهری از مملک فارس است و خز و سمور از دیگر لباسها و پوششهایی است که از پوست گرانبهای حیواناتی به همین نامها تهیه میکردند.

لباس من به بهاران ز توزی و قصبست
 به تیر ماه خز قیمتی و قز و سمور
 (همان: ۱۹۷)

در شعر شعرای سبک خراسانی لباس یا پیراهن و جامه مانند مثالهای فوق بیشتر در معنای حقیقی خود بکار رفته است اما با گذشت زمان شعرا در صورخیال خویش رنگ مجازی و غیرحقیقی به لباس داده و از آن ترکیبات و انواع اضافه‌های استعاری، تشبیهی و اقترانی و... مانند: لباس جان، لباس مدعیان، لباس فخر، لباس فقر، لباس حسرت و غم،

لباس کفر و... و یا ترکیباتی کنایی مانند: درصد لباس دیگری را شناختن کنایه از قدرت تشخیص و نیروی عشق است و یا ازرق لباس، کنایه از عزادار و مغموم، ساخته‌اند. به شواهد شعری زیر توجه کنید:

- مرا ز ماتم او جان و دل به رنگرزان شد
لباس جان سیه از رنگ و دل کبود برآمد
(خاقانی: ۸۸۰)
- سکوت معنویان را بیا و کار بساز
لباس مدعیان را بسوز و دور انداز
سکوت معنویان چیست عجز و خاموشی
لباس مدعیان چیست گفتگوی دراز
(سنایی، ۱۳۸۰: ۸۹۹)
- زین خرابات بر فشان دامن
تا شوی بر لباس فخر طراز
(همان: ۲۹۹)
- خورد اکنون دوال زجر و نکال
پوشد اکنون لباس حسرت و غم
(همان: ۳۷۹)
- ردای زهد در صحرا بینداخت
لباس کفر پوشیده در آمد
(عطار، ۱۳۶۲: ۲۲۷)
- غلام همت دردی کشان یک رنگم
نه آن گروه که ازرق لباس و دل سپهند
(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۰۸)
- روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم
در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم
(همان: ۷۰۴)

ورود به بحث خرقه و دستار

خرقه و دستار دو نوع پوشش است که در دوره‌ای تنها یک پوشش ساده بوده و در دوره‌ای خاص با توجه به کاربرد آن توسط طبقه و گروهی خاص از جامعه، رنگی دیگر یافته و دارای ویژگیها و خصوصیات متفاوت با دوره‌های قبل از خود شده است. با توجه به مقدمه‌ای مختصر که در باب تاریخ لباس و پوشاک ارائه شد در اینجا برای آشنایی بیشتر و ورود به بحث خرقه و دستار ابتدا هر کدام از پوششهای مذکور را از لحاظ لغوی و عرفانی با توجه به فرهنگهای مختلف تفسیر کرده سپس با استناد به شواهد شعری مشخص میشود که از دو دوره سبک خراسانی و سبک عراقی در شعر فارسی، در کدام دوره در نظم فارسی از این دو پوشش و ترکیبات متنوع مربوط به آن بیشتر نام برده شده است. بعد از پاسخ این سؤال میتوان نتیجه‌گیری کرد که در کدام دوره اهمیت این دو پوشش بیشتر است و علت آن چیست؟

خرقه

خرقه: (e) - xerya [= ع.خرقه] (ا.) ۱. قطعه‌ای از پارچه، تکه‌ای لباس. ۲. جامه‌ای که از قطعات مختلف دوخته شود. ۳. جبه‌ی درویشان که آستر آن پوست گوسفند یا خز و سنجاب است؛ ج. خرق (xeray) || □ تهی کردن. (تص.) مردن، فوت کردن. (ف.م.)

خرقه افکندن: x. - afkandan [ع. - ف. ا] (مص. ل.) ۱. خرقه را از دوش انداختن و بخشیدن آن ۲. جامه بخشیدن. ۳. (تص.) از هستی دست کشیدن، مجرد گردیدن، از خودی بیرون آمدن. (ف.م.)

خرقه‌بازی: x. - baz - i [ع. - ف. ا] (حامص.) جامه دریدن صوفیان هنگام سماع. (ف.م.)

خرقه‌پوش: x. - pus [ع. - ف. ا] = خرقه پوشنده [ص.فا.] درویش، صوفی. (ف.م.)

خرقه کردن: x. - kardan [ع. - ف. ا] (مص. م.) پاره کردن، دریدن، چاک زدن. (ف.م.)

در فرهنگهای اصطلاحات عرفانی و صوفیه که امروزه در اختیار علاقمندان است ذیل واژه خرقه چنین آمده:

«خرقه: جامه خلقان، جامه‌ای که صوفیان میپوشند. هجویری گوید: خرقه پوشیدن میان این طایفه معتاد است و اندر مجمع‌های بزرگ که مشایخ بزرگ حاضر باشند، این کار انجام دهند... عزالدین محمود کاشانی گوید: خرقه بر دو نوع است: خرقه ارادت و خرقه تبرک. **خرقه افشاندن:** خرقه انداختن. / **خرقه افکندن:** علامت تسلیم و قبول ترک ریب و ریا است. / **خرقه‌باز:** با خرقه رقص و پایکوبی کردن. / **خرقه تهی کردن:** مردن را صوفیان به این عبارت تعبیر میکنند. / **خرقه‌دریدن:** علامت وجد و حال است. / **خرقه دور انداختن:** بدان معنی است که صوفیان چون چیزی را کشف کنند و از عالم غیب خبری گیرند، خرقه اندازند»، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ویراستار سیدصادق سجادی، چاپ هفتم، کتابخانه طهوری

اما در کتاب کشف‌المحجوب که از آثار تعلیمی صوفیه در قرن پنجم است و نخستین کتابی است که در تصوف اسلامی به زبان فارسی نوشته شده‌است؛ بابی مختص لبس مرقعه نوشته شده‌است که کوششی در اثبات پیوند میان لباس رسول(ص) و صوف و سخنان آن حضرت درباره صوف، صوف و مرقعه اصحاب و بعضی از زاهدان صدر اسلام و ائمه مذاهب، کبودی خرقه، شرط مرقعه، داشتن، پوشیدن و پوشاندن مرقعه در حالی که در کتاب اللمع و رساله قشیریه و حتی در تعریف و آثار شناخته شده سلمی سخنی از مرقعه و خرقه نیست، با این‌که پوشیدن جامه صوف، خشن و کبود در میان زاهدان و صوفیان مرسوم بوده است؛

اما این نشانه آفت‌پذیر زهد و تصوف رسمی، با ارزش پنداری خاص که ضمناً در میان جماعت مسلمین وجه امتیاز گروهی میشده است، پیوسته راه ورود ناهلان را در جمع اهل حقیقت هموار میداشته است و گویا همین معانی ضرورت چنین مباحثی را بر هجویری الزام میکرده است (کشف المحجوب: ص. سی و چهار). برای توضیح بیشتر میتوان به صفحات ۶۹، ۷۶، ۴۶۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸ کتاب کشف‌المحجوب مراجعه کرد که در ضمن حکایاتی در رابطه با مرقعه به خرقه شدن یعنی پاره شدن لباس صوفیان اشاره کرده است اما به عنوان یک لباس خاص کلمه خرقه را به معنای لباس ذکر نکرده است. به عبارت دیگر میتوان گفت در کتاب مذکور مرقعه همان معنی خرقه را میدهد اما خود واژه خرقه و خرق یعنی پاره شدن مرقعه؛ مشخص است که در قرون بعد با رشد عرفان و تصوف بوده که واژه خرقه به عنوان لباس پاره‌شده صوفیان مصطلح گردیده است. در باب الخرق هجویری تنها در دو صفحه انواع جامه خرق کردن و خرقه سماعی را که مشکل‌ترین نوع خرقه است مورد بررسی قرار داده است.

خرقه در ادب عرفانی از اهمیت و اعتبار بیشتری برخوردار بوده است علی‌الخصوص در کتب تعلیمی صوفیه، آداب خرقه پوشیدن و پوشاندن و خرقه دریدن و سوزاندن در بابهای جداگانه‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. شیخ شهاب‌الدین سهروردی در کتاب عوارف المعارف باب دوازدهم را مختص کرده به این که بنای خرقه صوفیان بر چیست و از بهر چه خرقه در مرید پوشانند؟ وی خرقه را دو نوع میداند «خرقه ارادت و خرقه تبرک و اصل خرقه ارادت است.» (عوارف المعارف، سهروردی: ص ۴۳).

کاربرد خرقه در دو دوره سبک خراسانی و عراقی

برای این کار بعد از جستجو در دیوان شعر شاعرانی چون فردوسی، فرخی سیستانی، منوچهری، مسعود سعد سلمان، ناصر خسرو، باباطاهر و خیام که از شعرای بنام دوره سبک خراسانی هستند، معلوم شد که اکثراً دستار را در اشعار خود آورده‌اند اما مطلقاً از واژه خرقه استفاده‌ای نکرده‌اند. اما در شعر اکثر شعرای سبک عراقی با پوشش خرقه و بعضاً خرقه و دستار توأمان برخورد میکنیم. بی‌شک این دو پوشش در دوره مذکور با رونق بازار عرفان و تصوف، به عنوان دو پوشش نمادین صوفیه نقش و کاربرد بیشتری داشته است. البته با این تفاوت که خرقه نقش اساسی‌تری به نسبت دستار ایفا نموده است. میتوان گفت دو لباس مذکور کاربردی ایزاری داشته و بعنوان نشان و رسمی در بین گروه خاصی از جامعه مد نظر بوده است. اما در دوره‌های پیشین مثلاً در تاریخ بیهقی در جاهای مختلف از دستار نام برده

(برای نمونه رک‌به داستان حسنک وزیر، در حالی که خبری از پوششی به نام خرّقه نیست. پس میتوان گفت قدمت استفاده از دستار به عنوان یک پوشش - که مورد استفاده عموم بوده - بسیار بیشتر از خرّقه است.

و اما بپردازیم به شواهد شعری خرّقه و دستار در شعر شعرای سبک عراقی، هر چند سعی بر آن است که پژوهش حاضر حالتی بسامدی داشته باشد تا نتایج دقیق‌تری را در برگیرد، اما بررسی و تحلیل و آوردن همه شواهد مسلماً در این مجال نمی‌گنجد لذا با دادن اطلاعات آماری و شمار استفاده از این دو پوشش و ذکر تعدادی از این شواهد بسنده میشود.

مولوی

مولوی به عنوان سرآمد شعرای سبک عراقی بیش از هشتاد و پنج بار در کلیات دیوان غزلیات شمس به خرّقه و انواع آن اشاره کرده است که همانطور که گفته شد آوردن این همه شاهد در یک مقاله ممکن نیست اما با بررسی دیوان شمس می‌توان تعداد شواهدی را که شاعر در آن خرّقه و دستار را باهم ذکر کرده است آورد. مولانا ده بار خرّقه و دستار توأم را در دیوان غزلیاتش آورده است که در این مقاله ده شاهد شعری را که هر دو کلمه خرّقه و دستار با هم آورده شده در ذیل توضیح دستار در بخش شواهد شعری دستار می‌آوریم. مولانا یک داستان جذاب و کوتاهی هم در دفتر چهارم مثنوی دارد که حکایت آن فقیه با دستار بزرگ است که برای اینکه دستارش را حجیم و فاخر کرده‌باشد داخل آن، البسه کهنه و ژنده قرار میدهد، در این هنگام دزدی می‌آید و دستار از سر فقیه می‌رباید فقیه رسوا میشود چرا که در درون دستار آراسته، کهنه‌های بی‌ارزشی جا داده بود که حکایت از نفاق داشت. فقیه داد میزند که ای مرد اگر بدانی درون این دستار چه چیز گذاشته‌بودم، هرگز آن را نمی‌زدیدی. پس از لحظاتی دستار باز میشود و دزد کشان‌کشان آن را بر روی زمین میکشد و میدود.

ظاهر دستار چون خُله‌ی بهشت چون منافق اندرون رسوا و زشت...

بر زمین زد خرّقه را کای بی‌عیار زین دغل ما را برآوردی ز کار

(مثنوی، دفتر ۴، ب ۱۵۸۱، ۱۵۹۱)

مولانا در مثنوی و کلیات شمس در ابیاتی خرّقه را ستایش و گاه به نجس بودن خرّقه به واسطه ریا و نفاق اشاره میکند. در بیت زیر منظور مولانا از آوردن خرّقه معنی لباس پاره پاره مسکینان است و شاید بتوان گفت ایهامی به درویشان و صوفیان هم به عنوان یک

طبقه خاص اجتماعی دارد اما در شاهد دوم منظور از خرقة لباس خاصی است که دوزنده‌ای دارد و وصله‌زنی:

خرقة ما را بدر دوزنده هست ورنه ما را خود برهنه‌تر به است
(مثنوی: ۴۰۹)

گر تو ترک این نجس خرقة کنی نیل را درنیل جان غرقه کنی
(همان: ۸۹۸)

شاهد گویای دیگر تصویر زیبایی است که شاعر از مجلس سماع و خرقة دری و تمثیل آن برای عشق و اعتبار آن آورده است.

صوفیست انداخت خرقة وجد در کی رود او بر سر خرقة دگر
عشق ارزد صد چو خرقة کالبد که حیاتی دارد و حس و خرد
(همان: ۱۰۸۸)

حال به شواهدی از غزلیات شمس که مولانا در آن از ترکیباتی مانند خرقة دوزی، خرقة‌ی زنگاری، خرقة‌پوشی و خرقة چاک شدن استفاده کرده است یا بحث خرقة و زنار را که نشانه تزویر است آورده.

گر قالبت در خاک شد جان تو بر افلاک شد گر خرقة تو چاک شد جان تو را نبود فنا
(دیوان شمس: ۱۴۷)

دلِق من و خرقة من از تو دریغی نبود و آنکه ز سلطان رسد من نیم مرا نیم تو را
(همان: ۱۵۶)

هر که به جوبار بود جامه بر او بار بود چند زیانست و گران خرقة و دستار مرا
(همان: ۱۵۷)

آن توبه سوزم را بگو وان خرقة دوزم را بگو وان نور روزم را بگو مستان سلامت میکنند
(همان: ۳۲۴)

آن سرخ قبایی که چو مه پار برآمد امسال در این خرقة زنگار برآمد
(همان: ۳۵۶)

خواهم که ز زَنار دو صد خرقة نماید ترسایچه گوید که بیوشان که نشاید
(همان: ۳۶۰)

گر یک سر موی از رخ تو روی نماید بر روی زمین خرقة و زَنار نماند
(همان: ۳۶۲)

سعدی

سعدی هجده بار خرقه را در کلیات دیوان خود به کار برده است. کاربرد این پوشش در شعر سعدی نیز به رسم شعرای سبک عراقی بیشتر به ترکیبات و اشاره به آداب و رسوم صوفیان است وی نسبت به خرقه دیدگاهی منفی دارد بخصوص خرقه زهد و ریا، به نوعی ریا ستیزی خود را اینگونه بیان میدارد که جام به دست گرفتن بهتر از پوشیدن خرقه‌ای است که ملوث به ریا است. به شواهد زیر توجه کنید:

خرقه بر دوش و میان بسته به زنار چه سود؟
 دل اگر پاک بود خانه ناپاک چه باک
 سر چو بی مغز بود نغزی دستار چه سود؟
 (کلیات: ص ۱۷۸، ملحقات)

این خرقه سترپوش زنار
 یک رنگ شویم تا نباشد
 (همان، ص ۲۲۴)

با عقل خراب در مناجات
 برمسست در آمد از خرابیات
 و آتش زده در لباس طامات
 بر خاک فکنده خرقه زهد
 (همان: ص ۲۳)

ساقیا جامی بده وین جامه از سر بر کنش
 لایق سعدی نبود این خرقه تقوا و زهد
 (همان: ص ۲۵۲)

از دیگر ترکیبات سعدی خرقه افکندن کنایه از اوج جذب و شور عارفانه و عاشقانه است:

من خرقه فکنده ام ز عشقت
 باشد که به وصل تو زخم چنگ
 و گاه در نهایت تواضع به ناپاکی خود اعتراف میکند تا جایی که به خرقه میگوید تا زمانی که مرا پوشانده‌ای باید دست از پاکی بشویی سعدی در واقع این حقیقت را بیان میکند که این ما هستیم که ناپاکیم و نه خرقه:
 دل دیوانگیم هست و سر ناباکی
 که نه کاریست شکیبایی و اندهناکی
 سر به خمخانه تشنیع فرو خواهم برد
 خرقه گو در بر من دست بشوی از پاکی
 (غزلیات سعدی)

برای جلوگیری از اطاله مطلب بقیه شواهد را از سعدی با توجه به ارجاعات ذیل مشاهده کنید:

(سعدی، کلیات، ۱۳۶۶: ص ۲۵۸، غزلیات) / (سعدی، همان: ص ۲۶۰، غزلیات) /
 (سعدی، همان: ص ۷، قصاید فارسی) / (سعدی، همان: ص ۵۵۹، رباعیات) / (سعدی، همان: ص ۱۱۴، غزلیات عرفانی) / (سعدی، بوستان، ۱۳۷۲: ۱۵۸، بیت ۳۰۰۲) / (سعدی،

بوستان، ۱۳۷۲: ۵۵، بیت ۵۴۷) / (سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۸، بیت ۲۹۹۵) / (سعدی، ۱۳۷۲: ۱۴۳، بیت ۲۶۸۸)

عراقی

عراقی نه بار از ترکیبات و اصطلاحات خاص عرفا که در مجالس سماع در خانقاهها مرسوم بوده استفاده کرده و به مواردی چون خرقه بیرون کشیدن، خرقه‌سوزی، خرقه‌دریدن، خرقه‌نهادن، تناسب بین ماجرا و خرقه، خرقه انداختن برای قوال، خرقه صوفیانه، زاهد خرقه‌پوش اشاره کرده است.

دل مرده، بیرون کشیم خرقه
وز ماتم دل پلاس پوشیم
(دیوان عراقی: غزل ۱۹۶)

عشق گوید مرا که: ای طالب
چاک زن طیلسان و خرقه بسوز
(همان: غزل ۱۳۶)

از جور تو خرقه‌ها دریدیم
وز دست تو توبه‌ها شکستیم
(همان: ترجیعات)

چو در سماع عراقی حدیث دوست شنید
به جای خرقه به قوال جان توان انداخت
(همان: غزل ۱۱)

بقیه شواهد را طبق ارجاعات میتوان در دیوان عراقی مشاهده کرد:

(ص ۱۴۵- غزل ۱۸۹) / (ص ۲۳۳- رباعی ۴۸) / (ص ۲۱۷- رباعی ۱۱) / (ص ۱۱۹- غزل ۱۴۳) / (ص ۹۰- غزل ۹۲)

خواجوی کرمانی

خواجو بیست و شش بار خرقه و ترکیبات آن را مانند هم خرقه بودن با کسی، کنایه از هم‌قطار بودن و در یک سلک گام نهادن، خرقه انداختن، خرقه خونین، خرقه پوشی از روی ریا، خرقه آلوده به می، خرقه‌بازی، خرقه فروشی، خرقه گرفتن از دست پیر، خرقه سالوس، خرقه صوفی و مقرض راندن^۱ و خرقه عسلی به کار برده است. می‌بینیم که همه اصطلاحات مربوط به عرفان و تصوف است. زیرا که دوره سبک عراقی اوج رواج عرفان و تصوف در ایران بود:

۱. مقرض بر کسی راندن: مرادف سر تراشیدن. (آندراج)، کنایه از نواختن و قدر و منزلت بخشیدن. (آندراج). تملق کردن و نوازش (لغتنامه، ده).

وقتی که طفل بودم هم خرقه بود خضرم اکنون که پیر گشتم همدست کودکانم
(خواجو، ص ۴۵۷، بخش کتاب السفریات فی الغزلیات من دیوان صنایع الکمال، غزل ۱۵۷)

جامی بده ای ساقی تا چهره برافروزم راهی بزن ای مطرب تا خرقه دراندازم
(خواجو، کتاب الشوقیات - غزل ۲۱۱)

تر شود دم به دم خرقه ز خون دل ریش زانک رسمست که برجامه فشانند گلاب
(کتاب السفریات فی الغزلیات من دیوان صنایع الکمال، غزل ۱۵)
همچو نی گر در سماعت خرقه بازی آرزوست دامن آنکس بچنگ آور که نائی میزند
(همان، غزل ۱۰۳)

صوفی از زلف تو گر یک سر مو در یابد خرقه بفروشد و در حلقه زنار آید
(همان، غزل ۱۱۶)

هر که در میکده از پیر مغان خرقه گرفت شاید ار چون قدح از رنگ برون می‌آی
(همان، غزل ۹۶)

بزیر جامه چو زنار بینمت چون شمع چه سود راندن مقراض و خرقه‌ی عسلی
(همان، غزل ۲۹۳)

برای جلوگیری از تطویل مقاله و اطلاعات بیشتر، علاقه‌مندان می‌توانند بقیه شواهد را طبق ارجاعات زیر از دیوان خواجوی کرمانی مشاهده کنند: (الشوقیات غزلهای ۲۲۹، ۲۳۶، ۱۸۸، ۲۰۴، ۱۰۳، ۱۴۷، ۹۰، ۸۸، ۴).

حافظ

شصت و دو بار واژه خرقه را در غزلیات خود به کار برده است و در هیچ موردی خرقه و دستار را با هم نیاورده است و با رجوع به رفرنس‌هایی که بسامد کاربرد را نشان می‌دهد، میتوان در یک دید کلی گفت با توجه به تفکرات حافظ دید او نسبت به خرقه بیشتر یک دید منفی است تا مثبت و بیشتر به مواردی از قبیل ترکیبات و اصطلاحات غالباً کنایی مانند: خرقه به می شستن، خرقه پوشی، خرقه سوزی، خرقه به می یا خون آلوده کردن، خرقه در گرو باده بودن، همانطور که در شواهد زیر می‌بینید حافظ گاه از خرقه ترکیبات اضافی متنوعی ساخته است مانند خرقه پشمینه یا ازرق (اضافه بیانی)، خرقه سالوس (اضافه تخصصی)، خرقه ریایی یا زهد (اضافه اقترانی) و... اشاره کرده است و با بیان تناقض‌ها و پارادوکسهایی مانند رابطه خرقه و سجاده، خرقه شراب‌آلود که با هم همخوانی ندارد، اوضاع

جامعه‌ای را که ریا بنیان آن است رو می‌کند بعنوان مثال شواهد زیر گویای این هستند که حافظ ریاستیز از هر گونه وسیله نفاق و ریا نیز بیزار است:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
(دیوان حافظ: غزل ۲)

حافظ به خود نپوشید این خرقة می‌آلود ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را
(همان: غزل ۵)

حافظ این خرقة ببنداز، مگر جان ببری کاتش از خرقة سالوس و کرامت برخاست
(همان: غزل ۲۱)

دستار

دستار: dast_ar [← دست] (امر). ۱. مندیل، روپاک ۲. پارچه‌ای که به دور سر پیچند؛ عمامه. (ف. م)

دستار بند: dastar_band [← دستار] (امر). ۱. آنکه دستار (م.ه) بندد، معمّم. ۲. عالم، دانشمند، فقیه. ۳. صاحب مسند. (ف.م)

در فرهنگ اصطلاحات عرفانی سجّادی و ابن عربی در مورد واژه دستار به عنوان یک لباس مخصوص صوفیه توضیحی داده نشده است، در حالی که چنین گمان میرفت که این دو لباس در ادبیات یا لاقول در یک برهه از زمان مکمل یکدیگر بوده باشند اما تحقیق در این مورد عملاً نشان میدهد بجز معدود اشعاری از برخی شعراء بندرت دیده میشود که شاعری این دو پوشش را همیشه با هم آورده باشد. از شعرای سبک خراسانی که در بین اشعار خود پوشش دستار را بکار برده است میتوان به موارد زیر اشاره کرده اما آنچه مسلم است این است که دستار در شعر شعرای سبک خراسانی در معانی حقیقی خود به معنای سرپیچ و پوشش سر، به کار رفته است. فردوسی نوع دستارها را از لحاظ جنس و بافت و یا کشور سازنده‌اش مطرح کرده است مانند دستار چینی و دستار زربفت. در آنچه که امروز از اشعار رودکی باقی مانده است تنها یک بار دستار به کار رفته است که معمولاً کاربردهای مختلفی در مواقع ضرورت داشت مثلاً به جای رسن یا بقچه از آن استفاده می‌کردند:

رودکی

آن گرنج^۱ و آن شکر برداشت پاک و ندرآن دستار آن زن بست خاک (دیوان رودکی: ۵۱)

فردوسی

فردوسی نه بار دستار را در اشعار خود در معنی حقیقی آن بعنوان یک پوشش صرف به کار برده است.

کفن کرد دستار و پیراهنش (شاهنامه، ج ۲: ۱۱۰۵)
به موزه درون پر ز مشک و عبیر (همان: ۱۵۲۰)
بسی گفت با سفله مرد کنشت (همان: ۱۵۲۰)
به دستار چینی رُخان در نهفت (همان: ۱۵۶۶)
به دستار زربفت پوشیده سر (همان: ۱۷۲۴)
بپوشید و زان تازه شد خشم اوی (همان: ۱۷۴۶)
به دستار چینی بپوشید روی (همان: ۲۰۹۴)

برآهیخت خفتان جنگ از تنش
یکی خوب دستار بودش حریر
ز سرگین و زربفت و دستار و خشت
بخورد اندکی نان و نالان بخفت
سه کاسه نهادی برو از گهر
به دستار و دبستان همی چشم اوی
دو مرد خردمند و پاکیزه‌گوی

فرّخی سیستانی

فرّخی سیستانی پنج بار واژه دستار را به کار برده است و به کنایه به آداب و رسوم نوع بستن دستار مثلاً کج بستن به نشانه‌ی تفاخر و یا اشاره به نکو بستن آن و یا دستار عاریتی یا از فرط مستی به زور دستار را بر سر نگاهداشتن اشاراتی داشته است که در کل می‌توان گفت وی نیز مانند سایر شعرای سبک خراسانی دستار را در معنی حقیقی خود مانند پوششی که خاص بزرگان است و نشانه‌ی شخصیت و بزرگمنشی شاعر است به کار برده است:

ما را زنی طعنه به کج بستن دستار (دیوان فرّخی: ۸۲)
کله افکنده یکی از سرو دیگر دستار (همان: ۹۰)
به مثل عاریتی داشت به سر بر دستار (همان: ۱۰۰)
زن مرد نگردد به نکو بستن دستار (همان: ۱۶۶)
روز به صد رنج و درد دارم دستار (همان: ۱۹۹)

خواهم کله و از پی آن خواهم تا تو
حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه
کس بود آنکه در آن وقت به نزد تورد
چون تو نشود هر که به شغل تو زنده دست
نرمک نرمک همی کشم همه شب می

منوچهری دامغانی

چهره شاخص سبک خراسانی تنها دو بار دستار را به کار برده است که در شاهد نخستین با آن تصویری شاعرانه ساخته است و برگ رزی که روی خمره شراب می‌گذارند تا به رسیدن شراب کمک بکند از دید شاعر تشبیه شده است به دستار سر خمره شراب:
تاک رز باشدمان شاسپرّم برگ رز باشد دستار شراب (دیوان منوچهری: ۷)

در مورد شاهد دوم باید به این نکته اشاره کرد که در بین کردهای منطقه غرب کشور هنوز هم برخی از مردم دستارهایی میبندند که حاشیه آن ریش ریش است و انتها و ابتدای هر یک از این رشته‌ها را گرهی میزنند که این رشته‌های به هم تابانده شده که در واقع از باز کردن تارها یا پودهای حاشیه دستار بطرز خاصی تابانده شده است دوباره باز نشود و ریشه‌ها حالتی زیبا، لرزان و آویزان داشته باشند. در زمان منوچهری هم گمان میرود که مردم از این نوع دستارها استفاده کرده باشند. منوچهری قطرات باران روی برگ‌های سوزنی برخی درختان را که در نوک برگ آویزان میشود به ریشه و گره‌های دستار تشبیه کرده است (تشبیه محسوس به محسوس):

آن قطره باران بین از ابر چکیده گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار
آویخته چون ریشه دستارچه سبز سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار
(همان: ۴۳)

ناصر خسرو

ناصر خسرو یازده بار پوشش دستار و دستارچه را در دیوان خود آورده است. وی دستار و ترکیبات آن را در معنی حقیقی خود آورده است جز ترکیب اضافی دستارچه جور که جور و ستم را به دستارچه‌ای تشبیه نموده است. در بقیه موارد به معنای سرپیچ و سرزند آمده است و نشانه یک لباس رسمی و فاخرانه است. دربیتی نیز به رنگ طبرخونی دستار اشاره کرده است. به شواهد زیر توجه کنید:

صندوقچه عدل تو مانده است به طرطوس^۱ دستارچه جور تو در پیش کنار^۲ است
(دیوان ناصر خسرو: قصیده ۴۰)
به سر بر درخت گل از برف و برگش گه‌گی معجر و گاه دستار دارد
(همان: قصیده ۱۷۹)
درختانت همی پوشند مبرم همی بندند دستار طبرخون
(همان: قصیده ۶۵)

برای اطلاع بیشتر به شواهد دیگر از واژه دستار در دیوان ناصر خسرو که در معنی اصلی آن بکار برده شده است رجوع کنید: به قوائد ۱۶۷، ۹۹، ۸۹، ۸۱، ۹، ۱۲۱.

۱. طرطوس طَر / ط: شهری است به شام مشرف بر دریا و نزدیک مرقب و عکا. یاقوت گوید: در این تاریخ در دست فرنگیان است. (لغتنامه، ۵۵)

۲. پیش کنار {ک:} (اخ): دهی جزء دهستان سنگر کهدمات بخش مرکزی شهرستان رشت. (لغتنامه، ۵۵)

سعدی

سیزده بار واژه دستار را در اشعارش آورده است و بیشتر در معنی حقیقی، آن را به کار برده است؛ البته دستار در زمان سعدی استفاده اختصاصی هم داشته است مثلاً دستار قاضی: دیو اگر صومعه‌داری کند اندر ملکوت همچو ابلیس همان طینت ماضی دارد ناکسست آنکه به دراعه و دستار کسست دزد دزدست و گر جامه قاضی دارد (کلیات سعدی، قطعات)

در مرثیه بوبکر زنگی میگوید سپهر کلاه پادشاهی را از او گرفت او مُرد و آسمان کلاه و دستار او را به رسم یادبود بر سر تربت او نهاده است.

سپهر تاج کیانی ز تارکش برداشت نهاد بر سر تربت کلاه و دستارش (کلیات، مرثی) در بوستان سعدی از دستار به عنوان طناب و حبل هم استفاده شده است: یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در حیاتش نیافت کله دلو کرد آن پسندیده کیش چو حبل اندر آن بست دستار خویش (بوستان، بیت ۱۲۷۹)

همیگفت شولیده دستار و موی کف دست شکران همالان به روی (همان، بیت ۲۰۰۳)

سعدی در بوستان باب چهارم در تواضع در حکایت زاهد تبریزی که بی‌شباهت به حکایت مولانا در مقاله مذکور نیست حکایت پارسایی را بازگو میکند که دستار و جامه خود را به دزد بخشید:

بَغْلَطاق و دستار و رختی که داشت ز بالا به دامان او در گذاشت (همان، بیت ۲۳۸۳)

قی آلوده دستار و پیراهنش گروهی سگان حلقه پیرامنش (همان، بیت ۲۹۹۲)

مولوی

مولانا ترکیباتی کنایی از دستار را به کار برده است مانند دستار به گرو گرفتن، بیدل و دستار بودن کنایه از آشفتگی، دستار ربودن کنایه از بیهوشی و بیخودی صاحب دستار است:

ای یار ما عیار ما دام دل خمار ما پا وامکش از کار ما بوستان گرو دستار ما (دیوان شمس، غزل ۵۰)

از نظر گشته نهان ای همه راجان و جهان بار دگر رقص کنان بی‌دل و دستار بیا (همان: ۶۴)

گرو کردی به می دستار و جبهه سزای جبهه و دستار اینست
(همان: ۱۷۱)

خرقه و دستار در شعر مولانا

مولانا تنها شاعری است که هفت بار خرقه و دستار را همراه با هم آورده است. با توجه به اینکه پیشینه کاربرد این دو پوشش با استناد به سرآمد شعرای سبک خراسانی و عراقی اینگونه مشخص میشود که این دو کلمه جزو توابع نیست و اگر هم با هم آمده است به این معنا نیست که دستار به اندازه خرقه در طبقه خاص مصرف کننده‌اش نمادین و دارای اعتبار عرفانی بوده باشد البته این به این معنا هم نیست که در دوره‌های قبل دستار یا خرقه را صوفیه نپوشیده‌اند. شاید هم مردم عوام و هم خواص و عرفا این پوشش را داشته‌اند اما تا دوره سبک عراقی اهمیت زیادی به عنوان یک پوشش خاص صوفیه نمیداده‌اند و هیچ گونه تجلئی هم در ادب منظوم دوره سبک خراسانی نداشته است. شاید بتوان گفت فقط در فرقه مولویه دستار و خرقه جزو لباس خاص آنها بوده است.

جامه‌شویی کنیم صوفی‌وار
جان ما صوفیست معنی‌دار
جان و عشق است تا ابد برکار
با چنین سر چه میکنی دستار؟
(دیوان شمس، ج ۱، غ ۱۱۸۲)

رو گرو می بنه خرقه و دستار من
(دیوان شمس، ج ۲، غ ۶۹۸)

ز تو ای شاه خوش دستار ازین سو
(همان، غ ۸۱۹)

بهر گرو پیش سقا خرقه و دستار بده
(همان، غ ۹۲۰)

بدو ده خرقه و دستار، برجّه
(همان، غ ۹۷۷)

چگونه رطل گران خوار را به دست آری؟
تو نیز آدمی، مردمی و جان‌داری
(همان، غ ۱۷۰۲)

اینچنین درد سر ز دستاری
(همان، غ ۱۷۹۸)

آفتابی برآمد از اسرار
تن ما خرقه‌ایست پر تضریب
خرقه پر زبند روزی چند
به سر تست شاه را سوگند

پیر خرابات هین از جهت شکر این

بیا که خرقه‌ها خوش در گرو شد

ما همه مخمور لقا، تشنه سغراق بقا

و گر کاهل بود قوال عارف

تو در عقیده‌ی ترتیب کفش و دستاری
به جان من به خرابات آی یک لحظه

جهت خرقه‌ای چنین زخمی؟

حافظ

در کل دیوان حافظ پوشش دستار پنج بارآمده است که کاربرد آن به نسبت خرقة در همین دیوان بسیار ناچیز است. حافظ دستار را در سه جا همراه با «سر» آورده است و از ترکیب سر و دستار معنی کنایی را اراده کرده است، سر و دستار ندانستن، بی سرو دستار ماندن، سر و دستار به باده دادن یا طره دستار آشفته شدن همه کنایه از آشفته‌گی و بی‌سرو سامانی است.

سرو دستار نداند که کدام اندازد
حریفان را نه سر ماند نه دستار
یعنی کلاه گوشه به آیین سروری بشکن
کاشفته گشت طره‌ی دستار مولوی
دو جام دگر آشفته شود دستارش

- ای خوشا دولت آن مست که در پای حریف
- از آن آفیون که ساقی در می‌افکند
- به باد ده سر و دستار عالمی
- ساقی مگر وظیفه‌ی حافظ زیاده داد
- صوفی صافی ازین دست که کج کرد کلاه

نتیجه

خرقه و دستار دو نوع پوشش هستند که در دوره‌های مختلف کاربردهای متفاوتی داشته‌اند. با استناد به شواهد شعری میتوان دریافت که قدمت کاربرد و استفاده از دستار به مراتب بیشتر از خرقة است. در شعر شعرای سبک خراسانی کاربرد دستار بیشتر است اما در معنی حقیقی خود صرفاً به عنوان یک پوشش کاربرد داشته است. خرقة کمترین نقش را به عنوان پوشش در دوره مذکور دارد. هرچه به دوره شعرای سبک عراقی نزدیک میشویم کاربرد این دو واژه یا لباس اختصاصی‌تر شده و این دو لباس مختص دسته و گروه خاصی از جامعه میشود و در ادب عرفانی دوره عراقی کاربرد خرقة و ترکیبات مختلف آن نشان میدهد که دید شعرا نسبت به این لباس مثبت نیست. از خرقة و دیدگاه و تفکری که نسبت به خرقة پوشان داشته‌اند شکوه‌ها دارند بطوریکه بخاطر مظلوف ظرف را نیز آلوده مینامند و با خلق ترکیبات اضافی و تصاویر شاعرانه مانند خرقة ریایی، خرقة سالوس، خرقة زهد، خرقة نام و ناموس و زرق، خرقة صوفی و خرقة پشمینه از هرچه ناپاکی است بیزاری میجویند. شعرا اکثراً این نوع پوشش را که در آن تکلف و رنگ و ریایی باشد نفی میکنند. در بررسی این دو پوشش در دو دوره سبک خراسانی و عراقی به این نکته هم دست پیدا میکنیم که در دوره نخستین به هیچ عنوان نامی از خرقة نیامده است اما در دوره سبک عراقی حتی به آداب و رسوم و محل اجرای آداب و رسوم خاص عرفا و صوفیان مانند خرقة سوزی و خرقة دری، خرقة دادن، خرقة انداختن و خرقة تهی کردن و... میتوان اشاره کرد.

منابع

- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر، ابوالخیر، ابوسعید (۱۳۷۶)، به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سنایی.
- تاریخ بیهقی، بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۶)، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، تهران: انتشارات مهتاب.
- دیوان حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، ۲ ج، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.
- دیوان حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۳)، دیوان غزلیات حافظ به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهاردهم، تهران: صفی‌علیشاه.
- دیوان خاقانی، خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۷۸)، تصحیح و مقدمه و تعلیقات ضیاء‌الدین سجادی، ۶ ج، تهران: زوآر.
- دیوان اشعار خواجوی کرمانی، خواجوی کرمانی، محمود (۱۳۶۹)، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران: پاژنگ.
- تاریخ پوشاک ایران، رحیمی، پریچهر (۱۳۸۵)، تهران: دانشگاه هنر.
- تاریخ لباس ایران، رنج دوست، شبنم (۱۳۸۷)، تهران: جمال هنر.
- دیوان رودکی، رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۷۴)، تهران: توش.
- نمونه‌اشعار، رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۶۹)، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- کنش اجتماعی، روشه، گی (۱۳۶۷)، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجّادی، سیدجعفر (۱۳۸۳)، ویراستار سیدصادق سجّادی، چاپ هفتم، تهران: کتابخانه طهوری.
- بوستان، سعدی، شرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۷۲)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ ۴، تهران: خوارزمی.
- کلیات سعدی، سعدی، شرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۶۶) به تصحیح محمد علی فروغی، چاپ سوم، تهران: نشر محمد.
- فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، سعیدی، دکتر گل‌بابا (۱۳۸۴)، چاپ دوم، تهران: نشر شفیع.
- عوارف المعارف، سهروردی، شیخ شهاب‌الدین (۱۳۶۴)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دیوان عراقی، عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی (۱۳۸۴)، چاپ دوم، تهران: نشر علم.
- مجموعه‌ای از آثار عطار، عطار، نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۲)، تصحیح و مقدمه از احمد خوش‌نویس، تهران: سنایی.

هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، غیبی، مهرآسا (۱۳۸۸)، چاپ ۳، تهران: هیرمند.

دیوان حکیم فرخی سسیتانی، فرخی سیستانی، علی بن جولغ (۱۳۸۵)، چاپ ۷، تهران: زوآر.

شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، چاپ ۲، تهران: ققنوس.

فرهنگ معین، معین، محمد (۱۳۸۴)، چاپ ۲، تهران: راه رشد.

دیوان منوچهری دامغانی، منوچهری دامغانی ابو النجم احمد بن قوص بن احمد (۱۳۸۵)، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ ۶، تهران: زوآر.

کلیات دیوان شمس تبریزی، مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵)، تصحیح بدالزمان فروزانفر، تهران: راد.

مثنوی معنوی، مولوی، جلال الدین (۱۳۷۹)، براساس نسخه قونیه و مقابله با تصحیح نیکلسون، چاپ چهارم، تهران: انتشارت دوستان.

مثنوی معنوی، مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵) تصحیح عبدالکریم سروش، ج ۱ (مجلدات ۱-۲-۳)، تهران: علمی و فرهنگی.

مثنوی معنوی، مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۸) تصحیح عبدالکریم سروش، ج ۲ (مجلدات ۴-۵-۶)، چاپ ۵، تهران: علمی و فرهنگی.

دیوان ناصر خسرو، ناصر خسرو، ابومعین ناصر بن خسرو (۱۳۷۰)، چاپ چهارم، تهران: انتشارت دانشگاه تهران.

تاریخ لباس، ویل کاکس، روت ترنر (۱۳۸۶)، ترجمه شیرین بزرگمهر، چاپ ۴، تهران: توس.